**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14010225**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

در مورد ابی الربیع صحبت می‌کردیم. در روایت ابی الربیع سؤال در مورد وصی‌ای هست که مالی را، مال یتیمی را که وصی او هست با آن تجارت می‌کند. در این روایت در ذیلش دارد که آیا این وصی ضامن هست یا ضامن نیست. می‌گوید که اذا کان ناظراً له ضامن نیست. صحبت سر این تعبیر اذا کان ناظرا له بود. محصّل عرائض ما این شد که ۳ جور معنا بر این کلمه شده. یک معنا مرحوم شیخ طوسی کردند، اذا کان ناظراً له را به معنای یعنی اذا اتجر بمصلحة الطفل. حالا با دو تعبیری که در عبارت‌های شیخ طوسی بود که گذشت. یک جور دیگر این‌که اذا کان ناظراً له تأکید خود همان وصی بگیریم. تکرار آن قید وصی بگیریم. یکی بحث این‌که ناظراً له را به معنای این بگیریم از طرف میت اختیار مضاربه در این مال به او سپرده شده باشد. که به نظر ما معنای مناسب در روایت همین هست، ما می‌خواهیم این معنا را استظهار کنیم. حالا اگر هم معنایی که مرحوم شیخ طوسی در مورد روایت می‌کند خیلی معنای بعیدی است. اذا کان ناظراً له معنایش این است که به معنای این باشد که به مصلحت طفل انجام بدهد. عرض کردم آن تعبیر را با جملۀ فعلیه تعبیر می‌کنند نه جملۀ اسمیه، به این تعبیر. اگر هم امر مردد باشد بین دو معنای دیگر که آیا این تأکید آن جملۀ قبل هست یا ناظراً له این مطلب می‌خواهد نظارت به این معنای این‌که اختیار مضاربه با این مال را دارا باشد مردد هم باشد، مجمل باشد به نظر می‌رسد که باید این معنای سوم را پذیرفت. به این دلیل که از روایت‌های دیگر استفاده می‌شود که وصی ضامن هست. بعضی روایات تصریح می‌کند، روایت‌های معتبر که وصی ضامن است، آن روایت سعد بن اسماعیل بود که تصریح داشت که اگر وصی تجارت با مال یتیم بکند ضامن هست. و روایت‌های دیگری که به نظر می‌رسد که قدر مسلّمش اصلاً وصی است، نمی‌شود وصی را از تحتش خارج کرد. روی همین جهت اگر قرار باشد این روایت وصی این ضامناً، ناظراً به معنای وصی باشد، این روایت با سایر روایات معارض می‌شود. معارضی که جمع عرفی هم ندارد. معارضۀ بالتباین. برای این‌که این معارضۀ بالتباین نداشته باشد این روایت باید حمل بشود به این معنایی که ناظراً به این معناست. حالا به تعبیر دقیق‌تر یک روایتی که مجمل باشد، بنابر یک معنا معارضه با روایت‌های دیگر داشته باشد و به یک معنای دیگری معارضه نداشته باشد، جمع عرفی داشته باشند ما نمی‌توانیم این روایت را معارض با آن روایات بگیریم. ظهور آن روایات رفع اجمال می‌کند از این روایت.

شاگرد: یک بنای عقلایی هست؟

استاد: نه حالا این بحث تفسیرش باشد در بحث مجمل و مبیّن که یک بحث مفصلی من آنجا در همین مورد دارم. آن بحث تفسر رطل، آقایان این بحث را انجا دارند برای این‌که اجمال، من هم آنجا این بحثش را کردم، خیلی مفصل در بحث مجمل و مبین.

شاگرد: همان جاهایی که متکلم متعارض زیاد صحبت می‌کند.

استاد: آنجا به هر حال بحثش آنجا شده. و این هم صغرایی هم که شما تصور می‌کنید اینجور نیست.

بنابراین نتیجۀ این بحث این می‌شود که اذا کان. و فکر می‌کنم مرحوم امام هم این‌که دو تا معنا می‌کنند در ادامه اصلاً به آن معنای ناظراً به معنای وصی را هیچ دنبال نمی‌کنند از باب جمع عرفی بین روایات می‌خواهند مشی کنند. این‌که برای این‌که بین روایات بشود جمع کرد ناظراً را به معنای وصیّاً نمی‌گیرند و این که ابتداءً این دو احتمال را ذکر می‌کنند ولی بعد اصلاً تا آخر بحث اصلاً دوم را کأنّه مسلّم می‌انگارند و بحث را روی احتمال دوم می‌چینند شاید نکته‌اش همین نکته‌ای باشد که عرض کردم.

حالا مرحوم امام اینجا اوّلین روایتی را که بحث می‌کند، من گفتم یک مقداری در مورد فرمایشات ایشان هم صحبت کنیم. اوّلین روایتی که آورده متأسفانه جامع احادیث در این باب نیاورده بود نه در خود این باب آورده نه در اشاراتش. خیلی مناسب بود در اشاراتش لا اقل می‌آورد، چون خیلی مفید است. یعنی کاملاً به این بحث مرتبط است. روایت بکر بن حبیب هست. روایت بکر بن حبیب را در جامع احادیث در کتاب المضاربة آورده.

کتاب المضاربة یک بابی دارد، باب حکم المضاربة بمال الیتیم و الوصی بالمضاربة به، ۴۹۵. این روایت، روایت بکر بن حبیب هست. روایت این است.

«الحسین بن سعید عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ عَنْ بَكْرِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام رَجُلٌ دَفَعَ مَالَ يَتِيمٍ مُضَارَبَةً»

حالا بعد متنش را می‌خوانم.

این روایت دو تا بحث مقدماتی دارد که در نحوۀ بحث روایت هر دویش مهم است. یک بحث، بحث سندی دارد، یک بحث متنی دارد که متن روایت چیست. اوّل حالا بحث متنی‌اش را عرض کنم. متن روایت، مرحوم امام اینجوری نقل کردند، رجل دُفِعَ الیه مال یتیم مضاربةً. این عبارت، عبارتی هست که برای وسائل است. وسائل، جلد ۱۹، صفحۀ ۲۷، رقم ۲۴۰۷۷. ولی ظاهراً‌ در وسائل اینجا سهو القلمی از مرحوم صاحب وسائل هست. هیچ جا هیچ مورد دیگری اینجا به این لفظ وارد نشده، دَفَعَ است، لازم است و حتی خود شیخ حر در هدایة الامة که خلاصۀ وسائل تلقی می‌شود با تعبیر دَفَعَ نقل کرده، هدایة الامة، جلد ۶، صفحۀ ۲۶۸، قیل للصادق علیه السلام رجلٌ دفع مال یتیمٍ مضاربةً.

این در تهذیب، جاهایی که حالا من یادداشت کردم، تهذیب، جلد ۷، صفحۀ ۱۹۰، رقم ۸۴۲. روضة المتقین، جلد ۷، صفحۀ ۱۳۴؛ وافی، جلد ۱۸، صفحۀ ۸۸۶، رقم ۱۸۵۰۳. و کتب فقهاء من هر مقدار کتب فقها را دیدم هیچ کسی قبل از وسائل ندیدم که دُفِعَ الیه این را نقل کرده باشد، همه دَفَعَ نقل کردند و عبارت نهایۀ شیخ طوسی هم که عبارتی دارد که برگرفته از همین روایت هست، آن عبارتش هم ازش همین معنای دفع استفاده می‌شود. حالا آن عبارت خیلی مهم نیست، ولی به هر حال عبارت‌هایی که در کتب فقها هست همه دَفَعَ هست. متن روایت حالا من با توجه به دَفَعَ می‌خوانم.

شاگرد: در وسائل روایت قبل دُفِعَ الیٰ دارد در روایت قبلی احتمالاً مأنوس به ذهن ظاهراً.

استاد: ممکن است.

«قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام رَجُلٌ دَفَعَ مَالَ يَتِيمٍ مُضَارَبَةً فَقَالَ إِنْ كَانَ رِبْحٌ فَلِلْيَتِيمِ وَ إِنْ كَانَ وَضِيعَةٌ فَالَّذِي أَعْطَى ضَامِنٌ.»

مرحوم امام اینجا یک بحثی مطرح می‌کنند که فالذی اَعْطیٰ است یا فالذی اُعْطِیَ است معلوم است؟ مجهول است؟ این صحبت‌ها. وقتی دَفَعَ، دَفَعَ شد، دُفِعَ نشد دیگر اصلاً احتمال مجهول خواندن خیلی مستبعد می‌شود. دیگر فالذی اَعْطیٰ هست و معطی هست که همه دیگر فالذی در عبارت‌های فقها هم با استناد به این روایت فتویٰ دادن معطی می‌گویند. معطی ضامن است و این فالذی اعطیٰ است. فالذی اُعْطِیَ روی عبارت صاحب وسائل احتمالش می‌رود.

شاگرد: الآن معطیٰ له می‌شود یعنی اعطی له باید باشد.

استاد: نه اعطیٰ دو مفعولی است دیگر. اعطیتُ زیداً درهما. اعطیٰ دو مفعولی است، بنابراین و الذی اُعطِیَ می‌شود، آنهایش اشکال نیست. خب این یک بحث متنی.

اما بحث سندی. در این روایت در مورد بکر بن حبیب‌اش یک بحث انجام گرفته و حالا صحبت می‌کنم. ولی یک نفر دیگر در این سند هم دارد که آن بحث دارد آقایان اصلاً وارد بحثش نشدند، آن محمد بن خالد هست. که این محمد بن خالد در این سند کی است اصلاً؟ محمد بن خالدی که حسین بن سعید از او نقل می‌کند. من این را یک رساله‌ای در موردش نوشتم مفصل که این محمد بن خالدی که حسین بن سعید از او نقل می‌کند کی است، ما نهایتاً به این نتیجه رسیدیم اینجوری در ذهنم هست که مراد محمد بن خالد برقی هست. و اینها معاصر هستند، محمد بن خالد برقی و حسین بن سعید معاصر هستند در خیلی از مشایخ مشترک هستند و به نظرم به‌طور کلی من تمام مواردش را. حالا من باید یک مقدار مراجعه کنم ببینم استثنایی، یک مورد استثنایی ذکر نکردیم که فلان مورد کس دیگر باشد. آن که من در ذهنم هست که به‌طور کلی ما گفتیم مراد محمد بن خالد برقی است. حالا نگاه می‌کنم اگر چیزی.

شاگرد: محمد بن خالدٍ الاشعری.

استاد: حالا این را مراجعه می‌کنم، ببینم آنجا چی بحث کردم و اینها. می‌گویم حالا فعلاً براساس حفظم دارم حرف می‌زنم. اصلاً این رساله در مورد خصوص محمد بن خالد که حسین بن سعید از او نقل می‌کند، چیز مفصلی آنجا صحبت کردیم. ممکن است حالا یک مورد و دو موردش هم غیر از برقی باشد ولی کلیتش مراد برقی است، ولی می‌گویم من مراجعه می‌کنم این بحث محمد بن خالداش را داشته باشید تا بعد ببینم ما انجا چی گفتیم.

اما بکر بن حبیب عمدتاً مورد بحث هست. بکر بن حبیب را اوّلین در کلام مرحوم صاحب مجمع الفائدة و البرهان در مورد این روایت صحبتی شده، مرحوم اردبیلی. مرحوم اردبیلی تعبیرش این هست در ذیل همین روایت در مجمع الفائدة، جلد ۱۰، صفحۀ ۲۳۲،

«علىٰ أنّ بكر بن حبيب غير معلوم الحال، لانّه غير مذكور، الّا ان يكون ابن محمّد بن حبيب، فيكون صحيحا.»

اینجوری تعبیر کرده.

اوّل یک توضیحی در مورد عبارت ایشان بدهم، ایشان این‌که «علىٰ أنّ بكر بن حبيب غير معلوم الحال، لانّه غير مذكور،» ظاهراً مراد از این‌که می‌گوید غیر مذکورٍ مرادشان این هست که غیر مذکور در خلاصۀ علامه و رجال ابن داود و کتاب‌هایی که جرح و تعدیل دارند. و الا در رجال شیخ طوسی ذکر شده. رجال شیخ طوسی در باب اصحاب الباقر و اصحاب الصادق این بکر بن حبیب هست. ولی باب اصحاب الصادق و باب اصحاب الباقر رجال شیخ باب‌هایی نیستند که اصلاً بنای توثیق و تجریح داشته باشند. خیلی به ندرت تک و توک یک نفر دو نفر در آن توثیق شده باشند. این بکر بن حبیب احمصی کوفی هست که در رجال شیخ طوسی صفحۀ ۱۲۷، رقم ۱۲۸۸، دوازدهم باب، و صفحۀ ۱۷۰، رقم ۹۷۷، ۲۸ باب آمده. ولی هیچگونه توثیقی هم در موردش نیست. اصلاً روی همین جهت که اصلاً هیچگونه توثیق و چیزی ندارد،‌ در رجال ابن داود و رجال علامۀ حلی ذکر نشدند.

این است که در مجمع الفائده، جاهای دیگری هم در مورد ایشان مطالبی را دارد، یک توضیحی بدهم. در جلد ۱، صفحۀ ۲۵۵ می‌گوید و ما روی فی الصحیح عن بکر بن حبیب عن ابی جعفر علیه السلام. فی الصحیح عن بکر بن حبیب معنایش این نیست که خود بکر بن حبیب صحیح باشد. یعنی طریق تا بکر بن حبیب صحیح است. این یک.

در جلد ۲، صفحۀ ۲۷۴، همین مجمع الفائده می‌گوید مثل ما رواه بکر بن حبیب المجهول. تعبیر مجهول.

در جلد ۱، صفحۀ ۳۴، دارد مع ضعف السند الاولیٰ بجهالة بکر بن حبیب. تعبیر جهالت کرده.

در معالم الدین، قسمت فقه، همین معالم الفقه، جلد ۱، صفحۀ ۱۳۷، تعبیری کرده و الاخیرة ضعیفة لجهالة بکر. در مورد یک روایتی که در آن بکر بن حبیب هست این تعبیر را دارد.

در استقصاء الاعتبار، جلد ۵، صفحۀ ۳۱۴ در مورد یک روایتی که در آن عثمان بن عیسی و بکر بن حبیب هست می‌گوید «الخامس: فيه عثمان بن عيسى و بكر بن حبيب،»

در مورد بکر بن حبیب می‌گوید: «و الأوّل تكرر القول فيه،» یعنی عثمان بن عیسی «و الثاني مهمل في الرجال.»

اینجا تعبیر مهمل کرده. در تعبیر مجمع الفائدة تعبیر مجهول تعبیر کرده. البته گاهی اوقات تعبیر مهمل و مجهول در مقابل هم قرار می‌گیرند. مراد از مجهول در جایی که در مقابل مهمل قرار بگیرد یعنی کسانی که علمای رجال به مجهولیتش حکم کردند. یعنی با کلمۀ ناشناخته بودنش را اعلام کردند. که در کتاب‌های رجال شیخ مواردی این را کلمۀ مجهولٌ را دیده می‌شود. اما کسانی که در کتب رجالی هیچ توثیق و تجریحی در موردش وارد نشده مدح و ذمی در موردش وارد نشده را اصطلاحی که چیز هست معمولاً مهمل تعبیر می‌کنند نه مجهول. ولی این تعبیری که صاحب مجمع الفائده کرده مجهول. و دیگران هم کلمۀ جهالت را تکرار کردند و اینها. مرادشان مجهول الحال بودن هست، نه آن مجهول اصطلاحی کأنّ خودش را هم نمی‌شناسیم. آنها مجهول معمولاً کسی هست که کأنّه نمی‌شناسد اصلاً کی هست. این بکر بن حبیب اینجور نیست که هیچ شناخته نشده باشد و اصلاً معلوم نباشد کی است و اینها.

شاگرد: وجود خارجی‌اش را اگر شک داشته باشیم.

استاد: اصلاً کی هست و مشخصات فردیه‌اش و امثال اینها معمولاً مجهول به اینجور تعبیرات می‌گویند. در مقابل مهمل هست. یعنی بعضی افراد هستند به هر حال شناخته شده است، رواتش مشخص است، مروی عنه‌هایش مشخص است، چیزهایش مشخص هستند. ولی خب در کتب رجالی در موردشان هیچ مدح و ذمی ذکر نشده اینها را مجهول تعبیر نمی‌کنند.

اما حالا در مورد این بکر بن حبیب، مرحوم صاحب روضة المتقین که شاگرد صاحب مجمع الفائدة و البرهان، یعنی شاگرد خیلی با چیز. حالا اوّل در مورد اشخاص دیگرش را عرض بکنم.

بگذارید به ترتیب زمانی بیاییم. در مورد این روایت دو راه برای توثیقش، یعنی برای اعتبار این روایت در کلمات آقایان ذکر شده. یک راه در کلام مرحوم شیخ بهایی وارد شده که این یک کلام هست که مرحوم شیخ بهایی اینجوری دارند. من حبل المتین را نشد مراجعه کنم. این عبارت را از حاشیۀ من لا یحضره الفقیه شیخ بهایی نقل می‌کنم. ایشان دارد روایتی از، در بحث ماء حمام و اینها،

«أمّا الثاني فيدلّ عليه ما رواه أيضا، عن بكر بن حبيب، عن أبي جعفر عليه السّلام، قال:«ماء الحمّام لا بأس به إذا كانت له مادّة».

ایشان دارد «و قد ذكرنا في الحبل المتين أنّ بكر بن حبيب و إن كان مجهول الحال، إلّا أنّ جمهور الأصحاب تلقّوا روايته هذه بالقبول، فلعلّ الضعف ينجبر بذلك،»

این‌که اصحاب این روایتش را پذیرفتند.

البته این معنایش این نیست که، من دیدم تعبیر می‌کنند که مرحوم شیخ بهایی ایشان را توثیق کرده. توثیق نکرده. آن هم روایتی هذه تعبیر می‌کند. خصوص این روایت را مع ضعفه را پذیرفته. خب این یک مبنایی هست که ضعیف منجبر به عمل اصحاب پذیرفته شده هست که جزء قدیمی‌ترین مواردی که تصریح می‌کنند به این مطلب مرحوم محقق حلی هست در مقدمۀ معتبر. در مقدمۀ معتبر ایشان این مبنا را خیلی رویش تأکید می‌کنند. البته قبل از ایشان هم شواهدی بر پذیرش این مبنا در میان کلمات هست. ولی من آن جایی که خیلی تأکید روشن می‌خواهد بکند مرحوم محقق حلی در مقدمۀ معتبر هست. می‌گوید که ما مبنایمان صرفاً بحث سندی نیست. ما قبله الاصحاب آن را می‌پذیریم و آن چیزی که اصحاب قبول نکرده باشند آن را قبول نمی‌کنیم. این در مقدمۀ معتبر بحثش آمده. ولی حالا یک مبنایی هست که در جای خودش که آیا.

اگر این مبنا هم به فرض درست باشد آن روایت خاصی را که اصحاب به آن عمل کردند تصحیح می‌کند. نه این‌که کل روایت‌های بکر بن حبیب را تصحیح می‌کند. روایت‌های بکر بن حبیب از این راه به‌طور کلی نمی‌تواند تصحیح بشود.

اما یک راه دیگری اینجا در مورد یک روایت دیگری وجود دارد که آن راهی که در مورد آن روایت دیگر هست در مورد این روایت ما نحن فیه هم به یک نحو دیگری قابل تطبیق هست. در همان روایتی که همان ماء الحمام و اینها هست در لوامع صاحبقرانی مرحوم مجلسی اوّل اینجوری دارد.

می‌گوید: «در حديث صحيح از صفوان، از منصور، از بكر بن حبيب، از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه عليه وارد شده است كه باكى نيست به آب حمام هر گاه ماده داشته باشد، و اگر چه بكر بن حبيب را توثيق نكرده‌اند، و مذمت نكرده‌اند اما چون حديث در كتاب صفوان بوده است، و اجماع عصابه على تصحيح ما يصح عنه بوده است، بنا بر اين اصحاب جميعا به آن عمل نموده‌اند، و بعضى از متأخرين كه متفطن به اين معنا نشده‌اند بحث بر علما كرده‌اند كه چرا به اين حديث عمل كرده‌اند.»

بحث اصحاب اجماع را ایشان مطرح می‌کند. البته در خصوص آن روایت غیر از بحث اصحاب اجماع، بحث صفوان هم به نحوی ممکن است شخصی پایش را وسط بکشد ولی چون من وارد آن بحثش نمی‌شوم. در ما نحن فیه هم عبد الله بن مغیرة در سند هست. عبد الله بن مغیرة از اصحاب اجماع است. آن روایت صفوان، صفوان و بزنطی و ابن ابی عمیر جزء کسانی هستند لا یروون و لا یرسلون الا عن ثقه ممکن است از آن راه‌ها هم کسی بحث را بخواهد دنبال بکند. ولی آن راهی که ایشان دنبال کرده بحث اصحاب اجماع هست. در این عبد الله بن مغیره هم مثل صفوان جزء اصحاب اجماع هست و ممکن است شخصی از راه اصحاب اجماع بخواهد روایت را معتبر بکند. ولی علیٰ ای تقدیر ما این مبنا را قبول نداریم که به وسیلۀ اصحاب اجماع بشود روایت را تصحیح کرد. اصحاب اجماع فقط توثیق خود راوی ازش استفاده می‌شود لا غیر.

بنابراین این روایت از جهت سندی مشکل دارد.

 بکر بن حبیب هم خیلی اصلاً روایت ندارد، من مراجعه کردم کل روایت‌هایش فکر می‌کنم ۷، ۸ تا کل با حذف تکراریات. در کتب اربعه که ۳ تا یا ۴ تا بود. یک ۲، ۳ تا هم انگار جاهای دیگری روایت دیگر دارد. مجموعاً فکر کنم ۷ تا بود. الآن دقیق تکراریاتش را.

شاگرد: بکر بن حبیب ۱۱ تا در کتب اربعه.

استاد: نه تکراریات است، اینها مکررات است. نه با حذف مکررات. در کتب اربعه به نظرم ۴ تا غیر تکراری دارد، حذف تکراریاتش ۴ تا بود، فکر کنم ۳ تا هم جای دیگری. یا ۲ تا یا ۳ تای دیگر، حداکثر ۷ تاست. ۷تا کل روایت‌هایی که دارد این مقدار هست و چیزی نیست که قابل توجه باشد بشود رویش تکیه کرد. روایاتش هم روایاتی هست که افراد دیگر هم نقل کردند، روایت‌های خیلی خاص ویژه‌ای نیست که بشود گفت اصحاب تکیه کردند روی روایت بکر بن حبیب و امثال اینها نه خیلی روشن نیست. البته خصوص این روایت خاص ما را مرحوم شیخ طوسی در نهایه به آن فتوا داده. ولی بعضی‌ها قبول نکردند در همین روایت در سرائر پذیرفته نشده. و یک عدۀ دیگر هم توجیه‌اش کردند، حالا من بعد بحث‌هایش را می‌کنم، بحث متنی‌اش را در موردش صحبت می‌کنم.

این را مرحوم شیخ طوسی در نهایة به این مضمون آورده و این روایت را پذیرفته. ولی مرحوم ابن ادریس در سرائر نپذیرفته، بعد از آن در نکت النهایة مرحوم محقق نپذیرفته و در جامع للشرائع با تأویلاتی که می‌کند عملاً یعنی نپذیرفتند. و به آن سبکی که این روایت هست. این است که روایت اگر هم بحث مقبولیت، مقبوله بودن و قبول اصحاب را بخواهیم چیز کنیم این روایت را از این جهت نمی‌شود.

در سرائر همان عبارتی هست که من عبارت را خواندم، همان عبارتی که در مورد ناظر شرعی بود در مورد همین روایت است آن بحث ما هست.

شاگرد: همین پذیرفتن نهایه توثیق عملی‌اش نیست.

استاد: نه توثیق چیز نیست به هر حال به این فتوا داده حالا چرا فتوا داده نمی‌دانیم.

می‌گوید: «روي أنّه من أعطى مال يتيم إلى غيره، مضاربة، فان ربح كان بينهما على ما يتفقان عليه، و إن خسر كان ضمانه على من أعطى المال.»

که عبارتش را دیروز خواندم. این عبارت که بعد فالاولیٰ ان یقال این در ذیلش ایشان عبارت را نپذیرفته و اشکال کرده و بعد می‌گوید حتیٰ عبارت شیخ طوسی کأنّ روایت نقل کرده فتوا نداده و آن اشکال همیشگی که ایشان در مورد عبارت‌های نهایة دارد که انما اورده ایراداً لا اعتقاداً آن را هم در ذیلش آورده. علامۀ محقق هم در نکت النهایة ذیل همین توضیح چیز می‌کند و فیه بُعد نمی‌خواهند این روایت بپذیرد عبارتش، می‌خواستم نکت النهایة را بیاورم بخوانم آن عبارت را ولی یادم رفت.

در الجامع للشرائع هم اینها را تأویل کردند. حالا در مورد تأویلاتشان صحبت می‌کنم. این روایت را تأیل این شکلی کردند، این روایت را حمل کردند بر غیر ولی و حمل کردند بر غیر ولی اصلاً یک جایی که مصلحت نباشد. در حالی که به نظر می‌رسد فرد ظاهر این روایات ولی است. این‌که بخواهیم حمل کنیم بر غیر ولی اگر من حتی می‌خواهم بگویم به ولی اختصاص دارد. حالا در موردش صحبت می‌کنم. حالا به یک معنا به ولی اختصاص دارد. به یک معنایی در مورد ولی اختصاص دارد. اما بخواهیم مراد را غیر ولی بگیریم و امثال اینها خیلی دشوار است. ولی آقایان چون روایت را خلاف قاعده دانستند و اینها، این را به غیر ولی حمل کردند. در الجامع للشرایع عبارت این هست «من اعطى غيره مال يتيم مضاربة» که همین روایت است،

«و لم يكن صلاحا أو لم يكن وليا له فالخسارة عليه و الربح لليتيم.»

آن وقت لم یکن صلاحا هم آن وقت ربح هم حاصل شده با این لم یکن صلاحا. اینها را چجوری اینها را جفت و جور کردنش را. حالا بعضی‌ها این را اختصاص دادند به غیر ولی. ایشان لم یکن صلاحاً را هم اضافه کرده امثال اینها.

در تذکرة الفقهاء، جلد ۱۷، صفحۀ ۶۴ هم مراجعه کنید.

شاگرد: کار دیگر می‌شد ربح بیشتری حاصل بود.

استاد: نه، آن که لم یکن صلاحاً نیست. آن صلاح هست ولی صلاح کامل نیست. آن صلاح معنایش این نیست که بهترین صلاح را.

شاگرد: شأن آن یتیم این نیست که مثلاً با مالش مثلاً دخانیات خرید بشود.

استاد: حالا دیگر آن هم می‌شود. علی ای تقدیر مرادم عمدتاً این هست که به هر حال اینها روایت را یک معنای خاصی حمل کردند و این را چون طبق قاعده کأنّ ندانستند خواستند اینجوری‌ها روایت را حمل کنند.

ولی به نظر می‌رسد اصلاً این معانی خیلی مستبعد است. اوّلاً رجلٌ دفع مال یتیمٍ مضاربةً این‌که بگوییم، ابتداءً این را عرض بکنم، مرحوم امام ایشان می‌گوید که این روایت، البته دُفِع الیه ایشان نقل می‌کند، دُفِع الیه نقل می‌کند بعد می‌گوید ترک الاستفصال در این روایت اقتضاء می‌کند که این روایت اعم از جایی باشد که دافع ولی باشد یا دافع اجنبی باشد. به نظرم دافع تعبیر می‌کند. عبارتش را الآن رفقا اگر بر من بخوانند، عین عبارتش را بخوانیم. جلد ۲، صفحۀ ۱۶۶، کتاب البیع امام

شاگرد: ترک الاسفصال یقتضی ما یکون ؟؟؟ من ولی ولیا او لا

استاد: این ان الحکم ثابة للولی ملیا کان او غیر ملی او للاجنبی. این حکم ثابةً یک ابهام دارد. یعنی دافع ولی باشد یا متجر. من احتمال زیاد می‌دهم مراد این باشد که دافع ولی باشد و الا این خیلی مستبعد هست که ایشان بخواهد آن متجر. متجر علی القاعده باید غیر ولی باشد. ولی آن کسی که به او دفع کرده، آن دافع نه مدفوع الیه. علی ای تقدیر ایشان اینجوری تعبیر کردند.

شاگرد: با توجه به این‌که دفع گفتند علی القاعده باید همان متجر باشد دیگر.

استاد: نه، با این حال من اَعطیٰ. این عبارتی که دارند من اعطیٰ. و علی الذی اَعطیٰ بنابراین معنا دارند عبارت را معنا می‌کنند. علی الذی اُعْطِیَ را بعداً عبارت دارند. این حکم علی الذی را ظاهراً دارند تفسیر می‌کنند و مراد دافع است ظاهراً. حالا علیٰ ای تقدیر من خود مطلب امام را بماند. خود اصل مطلب را یک توضیحی بدهم بعد ادامۀ بحث را بگذاریم برای بعد.

ببینید روایت با تعبیر، بنا شد دفع باشد. حالا ببینیم این آیا روایت اطلاق دارد که دافع، اجنبی است یا دافع ولی است؟ به نظر می‌رسد که این‌که مراد دافع کسی باشد که حق دفع اصلاً نداشته. الکی آمده این را چیز کرده به دیگری دفع کرد. این خیلی مستبعد است. اینها ظاهرش اینجور موارد اگر مراد از دافع کسی هست که ذی حق نبوده و همینجوری اجنبی که یک مال را غصب کرده غاصب مال را به دیگری داده، غاصب هم بوده. این با این لسان سؤال نمی‌کنند. اگر غصبی انجام گرفته باشد اینجور موارد، مواردی هست که به غصب تصریح می‌شود. این است که این مربوط به جایی که غاصب هست نیست. البته یک نکته‌ای را می‌خواهم بگویم، ممکن است آن دافع به یک معنا اجنبی باشد. یعنی ولی شرعی که شرعاً ولی تعیین کرده باشد نباشد. ولی ببینید یک نکته‌ای را می‌خواهم عرض بکنم. خیلی وقت‌ها این صورت مسأله را ببینید، مالی را مثلاً پدر داده به عنوان مضاربه کسی با آن کار کند. دست یک بنده خدایی هست که دارد با آن کار می‌کند. یا ودیعه سپرده به دست یک نفری. امانت سپرده به دست یک نفری. نمی‌دانم عاریه سپرده به دست یک نفری که مال به نحو امانتی در اختیار یک نفری قرار گرفته. خب این شخصی که مال به عنوان امانت در اختیارش هست این خب خیلی وقت‌ها چون نسبت به ورثۀ دیگر یا نسبت به وصی و امثال اینها اگر اعتماد نداشته باشد، یعنی چیزی باشد که. حالا وصی شرعی را که نه، وصی شرعی باید به او بدهد. نه نسبت به ورثه و اینها اعتماد نداشته باشد که بخواهد به ورثه بدهد مال را صرف آن یتیم بکنند. این مال به عنوان یک امانت شرعیه در اختیار این چیز باقی ماند. حق ندارد به ورثه‌ای که اینها هیچگونه وصایتی نسبت به این شخص ندارند و مال هم مال آنها نیست بدهد. خیلی وقت‌ها مال را که افراد نگه می‌دارند به این خاطر هست، این مال وقتی. این یک نحو ولایتی شرعاً نسبت به این مال پیدا می‌کند. ولایت بر حفظ. نه ولی به معنای کسی که اختیار تصرّف در مال را دارد. ولایت در حفظ. این‌که شخص غاصب محض باشد و مال را دزدیده باشد این دفع کرده باشد، بخواهیم آن را شامل بگیریم، آن نه، آن خیلی مستبعد است. این مراد از دافع کسی که ولایت، این‌که گفتم به یک معنا ولایت، یک موقعی ما ولایت را به معنای من الیه النظر می‌گیریم که عبارتی که مرحوم محقق حلی در این بحث دارد. یعنی کسی که اختیاردار مال هست. آن معلوم نیست مراد خصوص آن مورد باشد.

ولی مورد، موردی کسی هست که اختیار حفظ این مال در اختیارش بوده. مال شرعاً در اختیارش بوده و مجاز هم بوده در ین‌که مال شرعاً در اختیارش باشد. صورت مسأله این معنا را می‌توانیم معنا کنیم. بگوییم مراد کسی هست که اختیار مال در اختیارش باشد. این را هم داشته باشید.

حالا یک نکته‌ای هست که آیا کسی که مال در اختیارش هست، اصلاً روایت‌های این بحث را، من قبلاً اشاره کردم که این روایت‌های بحث نسبت به کسی که غاصب باشد آن اصلاً اطلاق ندارد. ولی کسی که اختیار مال، یعنی اختیار حفظ مال نسبت به حفظ مال برایش مجاز بوده. به نظر می‌رسد که این روایت‌ها این مورد را می‌گیرد، و شیخ طوسی هم که می‌گوید متجر و از اینجور چیزها مطرح می‌کند، مرادش متجری که غاصب بالمرّه باشد و امثال اینها نیست. کسی که نسبت به مال اجازۀ حفظ دارد ولو اجازۀ تجارت نداشته باشد. دو بحث حالا این را داشته باشید من می‌خواهم رویش باز کنم این روایت‌ها یک مقداری دخالت دارد در نحوۀ فهم روایات و امثال اینها این را داشته باشید.

یک نکته‌ای را هم اینجا اشاره کنم بعد فردا ان شاء الله در موردش توضیح می‌دهم، آن این است که یک مطلبی در کلمات شیخ طوسی در نهایة وارد شده، ممکن است آن هم از همین روایت‌ها ایشان برداشت کرده. کسی که مالی به عنوان ودیعه در اختیارش هست، شیخ طوسی در نهایة دارد ودعی، اگر با این مال تجارت بکند این ضامن است. ولی اگر سودی حاصل بشود این سود برای صاحب مال است. در بحث ودعی این را، شیخ طوسی در نهایه گفتم اشتباه کردم. شیخ مفید در مقنعه دارد و در مراسم و اصباح الشیعة هم این مطلب تکرار شده. آن مطلب هم در این بحث باید مد نظر باشد این فتوای آقایان آن را داشته باشید، ۲، ۳ تا بحث هست با همدیگر باید نگاه بکنیم. این را ان شاء الله فردا در موردش صحبت خواهم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

شاگرد: این‌که طرف اختیار تجارت با مال را نداشته این هم نباید ذکر بشود در روایت توسط راوی؟

استاد: اصلاً سؤالش همین است. سؤالش این است که اختیار دارد یا اختیار ندارد. کسی که اختیار حفظ دارد، این اختیار تجارت دارد یا ندارد؟ سؤال اصلاً از همین جهت است.

شاگرد: فرد ظاهرش آن ولی نیستش که اختیار هر دو را دارند؟

استاد: نه حالا روایت را می‌خوانم.

پایان